

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمدرضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۵-۹۴

جلسه ۹۵ - سه‌شنبه ۱۱/۳/۹۵

## بیان شهید صدر علیه السلام در جریان اصلِ عملی موافق اماره

شهید صدر علیه السلام علاوه بر اینکه حکومت اماره بر اصل را منکر شدند، فرموده‌اند<sup>۱</sup> بر فرض قائل شویم دلیل اماره نسبت به ادله‌ی اصول از جمله استصحاب حاکم است، این حکومت مربوط به جایی است که مفاد اصل با مفاد اماره متفاوت باشد؛ مثلاً مفاد اصل، طهارت باشد و مفاد اماره نجاست باشد، در اینجا می‌گوییم دلیل اماره حاکم بر دلیل اصل است. اما در جایی که مفاد اصل و اماره یکی باشد؛ مثلاً قاعده‌ی طهارت، طهارت را افاده کند و اماره نیز طهارت را افاده کند، در اینجا حکومتی در کار نیست؛ زیرا:

اگر در ادله‌ی حجیت اصول دقت شود، مشاهده می‌شود غایتی که قرار داده شده است علم به خلاف است، نه علم به وفاق. مثلاً روایت می‌فرماید: «کُلُّ شَيْءٍ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بَعِينَهُ»؛ هر چه در آن حرام و حلال است، حلال است تا اینکه حرام را بشناسی، یا قاعده‌ی طهارت بیان می‌کند: «كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْرِفَ أَنَّهُ قَذِرٌ»، غایت قاعده‌ی طهارت علم به قذارت است؛ یعنی علم به خلاف

۱. بحوث فی علم الأصول، ج ۶، ص ۳۵۱:

و ینبغی أن نشیر فی ختام بحث تقدم الأمارات على الأصول إلى أمور ثلاثة:

الأول - ذهب المشهور إلى أن الأمانة تتقدم على الأصل حتى إذا كان موافقاً معه لأنها ترفع موضوع الأصل.

و هذا الكلام لا يتم مبني و لا بناء اما من حيث المبني فلما عرفت من أن تقدم الأمانة على الأصول لم يكن بملاك رفع الموضوع بل بملاك القرينية و هي فرع التنافي بين الدليلين و لا تنافي بين المدلولين المتوافقين.

و اما من حيث البناء فلانا لو سلمنا الورود أو الحكومة فغاية ما يفترض أخذه في موضوع حجية الأصل العلم بالخلاف للحرمة في البراءة و النجاسة في القاعدة و تقيض الحالة السابقة في الاستصحاب و هكذا، و في مورد الأمانة الموافقة لا علم بالخلاف، و اما العلم بنفس الحكم الذي يؤديه الأصل فلم يكن عدمه مأخوذاً في لسان الدليل، نعم صورة العلم الوجداني بذلك يكون خارجاً بالمخصص اللبي إلا انه قد تقدم منهم في وجه تقديم الأمانة على الأصل انه يقيد الإطلاق بمقدار الاستحالة و هو مورد العلم الوجداني الموافق لا العلم التعبدی.

مفاد قاعده. غایت استصحاب نیز روشن است؛ «لا تنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر» یعنی یقین به خلاف حالت سابقه.

بنابراین اگر اماره‌ای بر وفق حالت سابقه در استصحاب، قائم شد یا اماره‌ای بر طهارت قائم شد در آن جایی که مشکوک النجاسة بود، یا اماره‌ای بر حلیت قائم شد در جایی که شک در حلیت داریم و قاعده‌ی حلیت جاری است، در این موارد غایت قاعده محقق نمی‌شود؛ زیرا قاعده می‌گوید من هستم تا علم به خلاف پیدا شود، اما اگر علم به خلاف وجود نداشته باشد این قواعد جاری است. لهذا وجهی ندارد که بگوییم این اصول با قیام اماره‌ی موافقه جاری نیست؛ چون غایتش که علم به خلاف است محقق نشده است.

به تعبیر دیگر مثلاً در «کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام» فرموده است «کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام او حلال». اگر فرموده بود «أو حلال» می‌توانستیم بگوییم اکنون که علم به حلیت پیدا شد ولو تنزیلی، دیگر قاعده جاری نیست.

**اشکال:** بنابراین باید قائل شوید حتی اگر علم وجدانی به وفاق هم باشد، نه اماره بر حکم موافق، آنجا نیز باز اصول ساقط نیست. باز «کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرام» جاری است؛ چون علم به حلیت که علم به خلاف نیست تا غایت محقق باشد، بلکه غایت علم به حرمت است و حاصل نشده است. در نتیجه باید بگویید که اصول عملیه کلاً حتی آنجایی که علم به حکمی داریم که موافق مفاد این اصول است، جاری است.

شهید صدر رحمته الله در دفع این اشکال می‌گوید اینجا قرینه‌ی لبیه داریم؛ زیرا با علم وجدانی، معقول نیست قاعده‌ی طهارت، قاعده‌ی حلیت یا استصحاب جعل شود و قطع داریم جعل چنین قاعده‌ای لغو محض است، لذا در مواردی که قرینه‌ی لبیه داریم که این اصول کارایی ندارد، ادله‌ی اصول شامل چنین مواردی نمی‌شود. و از اطلاق این اصول به اندازه‌ی لازم و به اندازه‌ی ضرورت رفع ید می‌شود؛ یعنی جایی که معلوم است جعل آن لغو است، و در غیر آن موارد یعنی مواردی که اماره قائم شده باشد مانعی از جریان هر دو نیست.

شهید صدر رحمته الله در ادامه نسبت به موارد حکومت اماره بر اصل براءت، اصل استصحاب یا اصل طهارت نیز محاذیر جداگانه‌ای ذکر می‌کند ولی اصل محذور همان بود که بیان شد.

## نقد و بررسی بیان شهید صدر رحمته الله

فرض این است که «کل شیء لک حلال» یا «لا تنقض الیقین بالشک» یا «کل شیء طاهر» اصل عملی است؛ یعنی موضوعش همراه شک است و شک در موضوع آنها مأخوذ است. به تعبیر دقیق‌تر مفاد این اصول چنین است «کل شیء مشکوک الطهارة و النجاسة» یا «کل شیء مشکوک الحلیة و الحرمة» و «کل شیء کان متیقناً سابقاً و شکّ فی وجوده لاحقاً» هر چند ممکن است گاهی این شک اظهار شده باشد و گاهی مطوی باشد، مانند «رفع ما لا یعلمون» زیرا ما لا یعلمون یعنی شک. یا مانند «کل شیء فیہ حلالٌ و حرامٌ» یعنی جایی که حلال و حرام، مخلوط شده است و نمی‌دانیم حلال است یا حرام کدام است. فرض هم این است که «کل شیء لک طاهر» یعنی مشکوک الطهارة و النجاسة، پس موضوع این‌ها یا بالصرح یا بالقرینه به گونه‌ای است که بدون شک صادق نیست. به تعبیر دیگر قاعده طهارت، قاعده حلّیت، قاعده استصحاب حکم ظاهری است، حکم ظاهری نیز مربوط به جایی است که شک وجود داشته باشد. وقتی شک باشد با فرض قبول حکومت (که شهید صدر رحمته الله فرض را بر قبول آن نهادند) می‌گوییم اصلاً موضوع قاعده طهارت با قیام اماره منتفی می‌شود؛ زیرا با قیام اماره علی‌الفرض شک تعبداً زائل می‌شود، پس دیگر این قاعده موضوع ندارد.

ممکن است پرسیده شود چرا غایت قاعده، حرمت بیان شده است؟ در پاسخ می‌گوییم:

**اولاً:** این غایت در بعضی موارد ذکر شده است نه در همه جا، مثلاً در «رفع ما لا یعلمون» چنین غایتی نیست، یا در «الناس فی سعة ما لا یعلمون» چنین غایتی نیست.

**ثانیاً:** در مواردی هم که ذکر شده است به خاطر این است که از لحاظ عملی اگر حرام ثابت شود اثر دارد، اما اگر حلّیت به اماره ثابت شود معمولاً اثر عملی خاصی ندارد، (چه حلّیت به اماره ثابت شود چه به اصل ثابت شود در عمل فرق نمی‌کند). اما اگر خلافش ثابت شود فرد باید اجتناب کند، لذا به خاطر اهمیت علمی آن ذکر شده است. شاید هم به جهات دیگر باشد که با تأمل بیشتر روشن می‌شود.

لهذا اشکال جناب شهید صدر اعلی الله مقامه بر تقدم امارات بر اصول در صورت موافقت، اشکال واردی نیست؛ زیرا با قیام اماره شک تعبداً زائل است و اصلاً جای قاعده نیست. و اینکه بعضی جاها غایت علم به خلاف گرفته شده است به خاطر اثر عملی است که نوعاً در آن موارد وجود دارد.

## بیان شهید صدر علیه السلام در عدم تقدم برخی از اصول بر برخی دیگر در صورت موافقت

شهید صدر علیه السلام در ادامه مسأله‌ی دیگری مطرح می‌کند و می‌گوید<sup>۱</sup> به همین بیان، یعنی این بیان که غایتی که اخذ شده است علم به خلاف است، نمی‌توان پذیرفت که بعضی از اصول بر بعضی دیگر مقدم هستند در صورتی که مفادشان یکی باشد.

**توضیح مطلب:** فرضاً اگر چیزی حالت سابقه‌اش طهارت بود و شک در نجاست یا طهارتش کردیم، هم استصحاب طهارت جاری است و هم قاعده‌ی طهارت. مشهور گفته‌اند در اینجا استصحاب به حکومت مقدم است و موضوع برای قاعده‌ی طهارت نیست؛ به دلیل اینکه استصحاب اصل محرز است، ولو موضوع خودش نیز شک است، اما اصل محرز است و می‌گوید این شک را در صورتی که حالت سابقه دارد عملاً الغاء کن، پس مقدم بر قاعده‌ی طهارت است که با حفظ شک به طور کامل، می‌گوید «کل شیء مشکوک الطهارة فهو طاهر». در حقیقت استصحاب می‌گوید: «لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک بل انقضه بیقین آخر»؛ در مقام عمل خود را متیقن فرض کن، پس نوبت به قاعده‌ی طهارت نمی‌رسد و با استصحاب، موضوع قاعده‌ی طهارت از بین می‌رود.

شهید صدر علیه السلام می‌فرماید در اینجا هم قاعده‌ی طهارت کاربرد دارد و هم استصحاب؛ چون متوافق هستند. همچنین اگر قبلاً چیزی طبق دلیل حلال بوده است و حکم الزامی نداشته است، اگر شک در آن شود، استصحاب عدم حکم الزامی جاریست همان‌گونه که «رفع ما لایعلمون» نیز جاری است؛ زیرا مشکوک الزام است. مشهور قائل شده‌اند اگر استصحاب برائت جاری باشد دیگر نوبت به قاعده‌ی برائت و «رفع ما لایعلمون» نمی‌رسد؛ زیرا استصحاب اصل محرز است و موضوع برائت را نفی می‌کند. شهید صدر علیه السلام در اینجا نیز می‌فرماید: هم استصحاب برائت جاری است هم قاعده برائت جاری است، این‌ها با هم دعوا ندارند.

این مسأله مهم است و آثاری دارد. در بحث برائت بیان شد اگر اصولی هم‌عرض بودند و به تعارض ساقط شدند نوبت به اصول طولیه می‌رسد؛ یعنی اصولی که موضوعشان به خاطر آن اصول متعارض، منتفی شده بود و اکنون که ساقط شدند آن اصول زنده می‌شود.

شهید صدر علیه السلام این نتیجه را می‌گیرد: «فینهار ما بناه المشهور و رتبوه علی ذلک من الآثار و النتائج فی

---

۱. بحوث فی علم الأصول، ج ۶، ص ۳۵۲:

و بهذا البیان نفسه نمنع عن تقدم الأصول بعضها علی بعض إذا كانت متوافقة أيضاً فینهار ما بناه المشهور و رتبوه علی ذلک من الآثار و النتائج فی بحث الأصول الطولية و قد تقدمت الإشارة إلى ذلک فی مواضعها أيضاً.

بحث الأصول الطولية؛ یعنی آن ساختمانی که در اصول طولیه، در بحث برائت بیان شد، با این سخن ساقط می‌شود؛ زیرا دیگر اصل طولی نداریم، استصحاب برائت و قاعده‌ی برائت، استصحاب طهارت و قاعده‌ی طهارت هر دو در عرض هم جاری هستند و اگر یکی معارض داشت هر دو ساقط می‌شوند نه اینکه استصحاب با یک اصل دیگر ساقط شود و بعد از سقوط استصحاب، اصل طولی قاعده‌ی طهارت یا برائت زنده شود؛ به همان دلیل قبلی که بیان کردند.

در قاعده‌ی برائت ایشان می‌گوید صرف نظر از آن اشکال عامی که ذکر شد اگر با استصحاب برائت، قاعده‌ی برائت جاری نیست اشکال دیگری پیش می‌آید و آن چیزی شبه لغویت است؛ زیرا در اکثر مواردی که قاعده‌ی برائت کاربرد دارد استصحاب برائت هم جاری است، اعم از شبهات موضوعیه و حکمی، لذا قاعده‌ی برائت با این عرض و طولش که آن‌هم در مقام امتنان بر امت ذکر شده است مربوط به موارد نادری می‌شود که استصحاب برائت جاری نباشد، به خاطر عدم دانستن حالت سابقه یا به خاطر تعارض و...، پس قاعده‌ی برائت با این سعه تنها مخصوص یک یا دو مورد می‌شود، در حالی که افاده‌ی قاعده با این ضیق، با این عبارات سازگاری ندارد. لهذا می‌گوییم وقتی که استصحاب برائت جاری است قاعده‌ی برائت هم جاری است.

### **نقد و بررسی کلام شهید صدر رحمته‌الله**

**اولاً:** این سخن شما نیز مشکل را حل نمی‌کند؛ زیرا اگر اکثر موارد استصحاب جاری است و قاعده‌ی برائت هم جاری است، جعل دو قاعده برای اکثر این موارد چه معنا دارد؟! آن هم شبه لغو است. دوتا قاعده که در اکثر موارد، تداخل دارد چرا جعل شود؟!

**ثانیاً:** قاعده‌ی برائت را شما آنقدر وسیع فرض کرده‌اید؛ و دلیل آن هم این است که توجه به استصحاب برائت در کتب فقهیه کم شده است و توجه به قاعده‌ی برائت بیشتر بوده است، لذا مانعی ندارد که بگوییم قاعده‌ی برائت نیز در کنار استصحاب برائت جاریست، و مواردش هم محدود است و لغویت آن‌چنانی لازم نمی‌آید، بله با آن ذهنیتی که داریم شبه لغویت لازم می‌آید.

**ثالثاً:** قاعده‌ی برائت یک قاعده‌ی ظاهری است؛ یعنی وقتی کسی جهل دارد از آن استفاده می‌کند، چه بسا به کسانی نرسیده است که استصحاب حجت است، یا آنکه سعه‌اش را قبول نکرده‌اند. امروزه با این همه تلاشی که در بحث استصحاب شده است می‌بینیم در بحث استصحاب عدم ازلی اختلاف است، در

استصحاب در عدم وجوب اجزاء یا قیود واجب اختلاف است، در آن جاهایی که آیا مثبت است یا نه اختلاف است، شارع برای اینکه مردم را در فسحه بگذارد و به حسب عقول خودشان، در فسحه باشند دو قاعده جعل کرده است که اگر کسی با استصحاب نتوانست آنها را بفهمد با قاعده‌ی برائت بفهمد، و این مانعی ندارد. آری اگر حکم واقعی این‌چنین بود اشکال وجود داشت اما در حکم ظاهری که مربوط به علم و جهل افراد است و قبض و بسطش نسبت به علم و جهل افراد فرق می‌کند، مانعی ندارد که کاربردش نسبت به افرادی ضیق باشد و نسبت به افرادی وسیع باشد. مثلاً نسبت به معصوم علیه السلام حدّ اقل در شبهات حکمیّه اصلاً قاعده‌ی برائت جاری نیست؛ چون همه‌ی احکام را می‌دانند. پس این شبهه نیز وارد نیست.

شهید صدر رحمته الله نسبت به قاعده‌ی طهارت نیز بر مبنای خودشان کلامی دارند که جای تأمل است، نسبت به استصحاب نیز اشکال دیگری کرده‌اند که خلاف مورد است؛ یعنی در بعض ادله‌ی استصحاب با وجود اینکه اصل حاکم وجود داشت اصل محکوم هم به کار برده شده است، که آن را نیز در ابتدای بحث استصحاب مطرح کرده و پاسخ دادیم.

مقرّر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی